

هو
۱۲۱

درباره‌ی

روح (قسمت دوم)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه)

صد و هفتاد و دوم

زمستان ۱۳۹۲

فهرست

جزوه صد و هفتاد و دوم
درباره‌ی روح (قسمت دوم)

عنوان

صفحه

- خداوند نفخه‌ای از روح خودش در ما انسان‌ها دمیده که این روح انسانی با روح الهی از یک جنس است / همانطور که نفس می‌کشید بدون فراموشی، خداوند را هم باید همیشه به یاد داشت بدون فراموشی / خداوند جان این بدن است یعنی جان تمام خلقت به این معنی که گردش تمام افلاک و اشیاء و اشخاص با اراده‌ی الهی است. ۹
- خداوند ما را که آفرید، فرموده اصل بر حرّیت است یعنی آزادی / در مورد اسارت‌های مادّی که داریم / اسیر هوی و هوس هستیم / بر اسارت‌ها تا آن حدّی که خدا اجازه بدهد با توّسل بر روح الهی می‌توانیم پیروز بشویم. ۱۲
- روح را که خدا فرستاده، علاقه‌مند است که به مبدأ خود برسد / مادامی که روح بر ما حاکم باشد، ما بر آن اسب و

سگ و الاغ و ماری که مجموعه‌ی آن وجود ما را تشکیل می‌دهد، مسلط هستیم / علاقه‌مندی روح به اینجا، اشکالی ندارد به شرط اینکه علاقه‌ی اصلی خود را فراموش نکند، اینجا منزل همیشگی او نیست / وجود و هستی برای ما لذت دارد، همیشگی است، باید لذت را ببریم و تجربه‌ی زندگی را هم داشته باشیم / در مورد «اللَّهُ نَاطِرِي»؛ خداوند ناظر من است که هر چه فکر هم می‌کنم می‌بیند. هر چه می‌کنم و

خواهم کرد می‌داند..... ۱۵

روح الهی از منبعی است که تعلق به خدا دارد / در

مورد روح زندانی..... ۲۳

در مورد سرنوشت روح بعد از جدا شدن از بدن / می‌فرماید

عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، پس یک مقداری می‌توانیم اطلاع

داشته باشیم / در بعضی جاها بشر نمی‌تواند درک کند از

جمله مسأله‌ی بعد از مرگ و اینکه مرگ چیست؟ / سه نفر

پیغمبری که خدا برد و برگرداند، همان چیزهایی را فهمیدند

که خداوند به آنها نشان داد..... ۲۶

در مورد تناسخ / آیه‌ی قرآن می‌گوید وقتی شخصی مُرد بین

او و روز جزا و قیامت، برزخی هست / درباره‌ی برزخ / در مورد
اشتغالات فکری انحرافی / همه‌ی تغییراتی که در روح ایجاد
می‌شود، در بدن مؤثر است و همه‌ی تغییراتی که در بدن
ایجاد می‌شود، در روح مؤثر است. ۳۳

فرق روح و جان چیست؟ / عرفا روح را که از نفخه‌ی الهی
است تربیت می‌کنند و پاک نگه می‌دارند که همه‌ی
فَعَالِیتش به سمت خدا باشد / درباره‌ی انتخاب راه. ۴۱

در مورد مراسم دفن مرده در ادیان الهی / در بعضی اخبار
وارد شده که جسد بزرگان متلاشی نمی‌شود و همینطور
می‌ماند / در مورد احترام به قبر علی عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ چه در پستوی
خانه دعا کنید و بگویید یا علی و چه جلوی مقبره‌ی او
بگویید، علی مسلماً خبردار می‌شود / در مورد سؤال ارتباط
بین روح و جسم بعد از مرگ. ۴۵

در مورد اینکه می‌پرسند اگر این روح از خداوند جدا
شده است، پس آیا این روح خداوند است؟ / خداوند
بدن را مثل یک ماشین سواری در اختیار روح گذاشته
که بر او سوار شود / درباره‌ی حوائس خسته

و محدوده‌ی درک حواش انسان / محدود به زمان و

مکان هستیم / جهت اینکه گفته‌اند در مورد ذات

خداوند فکر نکنید و حرف نزنید..... ۴۸

فهرست جزوات قبل ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، پرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یاد خدا باید همیشه باشد؛ به نحو ارادی یا حتی غیر ارادی و حتی محتاج به یاد زبانی نیست. همین نفس که می کشید، هوا را به داخل می برید و بعد بیرون می آورید، این نفس کشیدن همیشه با ما هست. بدون نفس نمی توانیم زندگی کنیم؛ زندگی، یعنی نفس. خداوند هم همینطوری است. خداوند نفخه ای از روح خودش را در ما انسان ها دمیده (که این روح انسانی با روح الهی از یک جنس است) این همیشه با ما هست، فراموشی ندارد. شما (ان شاء الله) فراموش نمی کنید که باید نفس بکشید؛ نفس می کشید بدون فراموشی، خداوند را هم باید همیشه به یاد داشت، بدون فراموشی.

منتها خداوند ما را مأمور کرده و به این جهان با این خصوصیات جسمانی که از جسم، تنفس، معده و... آفریده شده ایم، فرستاده است. ما می گوییم این خصوصیات ما را در برگرفته، این «ما» کیست؟ این «ما» همان نفخه ی الهی است که خدا فرمود: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُولَهُ سَاجِدِينَ^۲، وقتی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۴/۱۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

که انسان را آماده‌اش کردم، یعنی دست و پا و چشم و گوش و معده و همه‌ی اینها را گذاشتم که اینها مرتَّب کار کنند، آنوقت وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خودم که در او دمیدم، پس سجده‌اش کنید؛ یعنی آن سجده بر روح خداوند است. به چه کسی گفت که سجده کنید؟ به ملائکه. لغاتی را به کار برده که ما عادت کنیم به اینکه بگوییم و زود متوجَّه بشویم؛ مثل ملائکه. اما در آن بیت شعر درباره‌ی ملائکه می‌گوید:

حَقُّ جَانِ جِهَانٍ اسْتِ وَ جِهَانِ جَمَلِهٖ بَدَنِ

اصْنَافِ مَلَائِكِهٖ قَوَايِ اَیْنِ تَنِّ

در این بیت تشبیه کرده یک تنی را که تمام جهان (کره‌ی زمین، مریخ، شمس، ستاره‌های دیگر، همه‌ی اینها) اعضای آن هستند و حَقُّ جان این تن است، خداوند جان این بدن است یعنی جان تمام خلقت. به این معنی که گردش تمام افلاک و تمام اشیاء و اشخاص، با اراده‌ی الهی است؛ همانطوری که ما هرکاری می‌کنیم، این روح ماست که دستور می‌دهد، جان ماست که دستور می‌دهد: «این کار را بکن، آن کار را نکن».

روح خداوند آن روحی است که همه‌ی جهان را اداره می‌کند؛ نه همین کره‌ی زمین بلکه همه‌ی جهانی را که

می بینید، اداره می کند. از آن روح وقتی در ما باشد (ملائکه یک جزء کوچکی از آن هستند) ملائکه حتماً باید سجده کنند. برای اینکه بیکار هم نباشیم، مثل اینکه خداوند به شیطان هم گوشه‌ی چشمی نشان داد که او جرأت کند، تخلف کند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

وقتی خداوند ما را آفرید، فرمود اصل بر حرّیت یعنی آزادی است ولی از همان اوّل ما را در اسارت آفرید، چطور؟ مثلاً وقتی هواپیما ایستاده است و شما می‌خواهید پیاده شوید و دالانی برای پیاده شدن درست کرده‌اند، شما در آن دالان آزادید هر جا می‌خواهید بروید، به این طرف دالان بروید از وسط بروید، از این کنار بروید اما از دالان بیرون نمی‌توانید بروید. پس هم آزادید و هم اسیر. ما هم اینطوری هستیم، آزادی ما از آن روح الهی است که در ما دمیده شده، روح الهی که اسیر نمی‌شود ولی اسارت‌هایی مادی برای ما هست؛ ما اسیر ماده هستیم، مثلاً نمی‌توانیم دستان را در آب جوش بزنیم، دستان می‌سوزد. آزاد نیستیم آتش را به دست بگیریم. نمی‌توانیم سرمان را زیر آب ببریم، مدّتی بمانیم خفه می‌شویم ولی از آن طرف خداوند برای اینکه نشان بدهد که این اسارت‌ها را خودش مقرر کرده، آتش را بر ابراهیم گلستان قرار می‌دهد و به ما می‌گوید ابراهیم شو تا آتش هم بر تو گلستان شود. آب را برای ما مایه‌ی حیات آفریده است بدون آب نمی‌شود زندگی کرد و اصلاً حیات وجود ندارد ولی همین آب از قشون فرعون حیات را می‌گیرد که باز هم خدا خواسته فاعلیت خود را نشان بدهد. اینها

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت، تاریخ ۲۲/۶/۱۳۸۴ ه. ش.

همه چیزهایی است که ما باید از آنها عبرت بگیریم.

اما اسارت‌هایی هم هست. مثلاً ما اسیر بدن هستیم. در مورد همه‌ی انسان‌ها حتی پیغمبران، صادق است که پیغمبر می‌فرماید: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**.^۱ این «مِثْلُكُمْ» را هم برای تأیید فرموده است، برای اینکه اگر **مِثْلُكُمْ**، مثل شما، نگوید ممکن است بگوییم بله تو بشری هستی منتها بشری هستی که خیلی چیزهای دیگر داری. این است که ما اسیر جسم هستیم، این یک اسارت است.

اسارت‌های مختلف هست، از آن طرف اسیر هوئی و هوس هم هستیم. غیر از اینکه اسیر غرایز هستیم چنانکه وقتی گرسنه می‌شویم غذا می‌خواهیم، تشنه می‌شویم، آب می‌خواهیم، اسیر هوس هم هستیم. اینها همه اسارت است.

ذکر این به مناسبت این است که من خودم الان نمی‌توانم آنطوری که دلم می‌خواهد رفتار کنم. پس چطور خدا اصل را بر حرّیت قرار داده؟ حرّیت مربوط به آن نفخه‌ی الهی، روح الهی است ولی ما بر این اسارت‌ها (البته تا آن حدّی که باز خود خدا اجازه بدهد) با توسّل به آن روح الهی می‌توانیم پیروز بشویم، آن هم نه به هر درجه‌ای یا به هر طوری. مثلاً پیغمبر اگر می‌خواست و خدا اجازه می‌داد می‌توانست پرواز کند ولی حالا مصلحت نبود یا

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

خدا اجازه نداد یا پیغمبر نخواست، پیغمبر هرگز پرواز نکرد. معراج که رفت پرواز نبود که بگوییم پروازِ فلان. معراج با توّسل به آن روح الهی بود که اسیر هیچ جا نیست، آزاد است. ما هم اگر بخواهیم از اسارت‌ها آزاد بشویم باید توّسل به روح الهی خودمان داشته باشیم. آنوقت به هر اندازه‌ای که خداوند اجازه داده آزاد می‌شویم. از نَفَس آزاد می‌شویم، برای تمرین ما هم مثلاً گفته در ایامی که گرسنه‌تان می‌شود، غذا هم می‌بینید، نخورید، روزه بگیرید و امثال اینها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خداوند می گوید: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲، وقتی او را درست کردم، از روح خود در او دمیدم؛ اما «او را درست کردم» یعنی چه؟ در مورد حیوانات، مثلاً فرض کنید اسب، الاغ، گاو، مورچه همه‌ی اینها سیستم خودکاری دارند، یعنی کارخانه‌ای هستند که لازم نیست مهندسی بالای سر آنها باشد. به قول کسی که گفته بود: من یک کارخانه‌ای دارم که هم به من شیر می‌دهد، هم گوشت و هم خیلی چیزهای دیگر. گفتند: چطور؟ گفت: من حیوانی دارم که علف به او می‌دهم، او هم از این طرف شیر می‌دهد. مورچه‌ی کوچک هم یک کارخانه است. بوهایی را می‌شنود که ما نمی‌شنویم، امواجی را حس می‌کند که ما حس نمی‌کنیم، به گونه‌ای است که راه خود را پیدا می‌کند. در همین شهر تهران اگر ما را رها کنند گم می‌کنیم، من خودم اینطور هستم. من که فقط می‌دانم جنوب کجاست، شمال کجاست، رو به شمال می‌آیم تا جایی برسم ولی اگر مورچه را اینجا بگذارید راه خود را پیدا می‌کند. این کارخانه‌ی بدن را خداوند ساخته و می‌گوید: وقتی بدن را ساختم، از روح

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۵ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

خود در او دمیدم. پس آن روح خود، موجودی جداگانه است، غیر از آن غذایی است که ما می‌خوریم و هضم می‌شود و گردش خون پدید می‌آید. غیر از آن است. آن روح خداوند است. روح کسی است که حی است. در قرآن می‌خوانیم: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**، آن روح جزئی از حی و جزئی از قیوم دارد. **لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ**^۱، این مربوط به ارباب ما است ولی همان ارباب از روح خود کمی در ما دمیده است.

بنابراین ما می‌توانیم این را حس کنیم. آخر این روح هم چیزی نیست که سر خود باشد. این روح را خداوند در این بدنی که **سَوَّيْتُهُ**، او را مرتب کرده، دمیده است. اما آیا این روح خودش غذا می‌خورد؟ چه کار از این کارهای بدن را می‌کند؟ از کارهای بدن جز بعضی کارها، کاری نمی‌کند. این کارها بیشتر به آن روح حیوانی بستگی دارد. مثلاً وقتی ما می‌ایستیم و پنج نوبت در نماز، **الله اکبر** می‌گوییم، به اختیار خودمان فکر خود را به منطقه‌ای می‌فرستیم ولی گاهی اوقات به اختیار ما نیست، ما می‌خواهیم آن را به منطقه‌ای بفرستیم که فکر، معنی

الله اکبر را بفهمد ولی آن گوش نمی‌دهد، جاهای دیگر می‌رود. یا ماه رمضان که روزه می‌گیریم، فرض کنید در هوای ملایم یک شربت سکنجبین خوب گذاشته‌اند و شما هم خسته و تشنه نشسته‌اید، ولی چرا از این شربت نمی‌خورید؟ این خواست آن روح است؛ منتها چرا همه‌ی کارهایش صرفاً با آن روح نیست؟ اینکه نماز می‌خوانید و خم و راست می‌شوید، هیچ انسان غیر مسلمان دیگری این کار را نمی‌کند، هیچ جاندار دیگری این کار را نمی‌کند. جانداران و حیوانات علف‌خوار اگر گرسنه باشند و غذا ببینند، می‌خورند، ولی شما در ماه رمضان نمی‌خورید. سزّ این کار چیست؟ هم ما و هم آن اسب، روحی داریم. هر دو مثل هم کار می‌کنیم؛ اگر گرسنه باشیم غذا می‌خوریم، سردمان باشد سعی می‌کنیم خود را گرم کنیم و امثال اینها. ولی در اینجا مثل هم کار نمی‌کنیم. چرا؟ چون آن روح الهی که آمده، آن بر ما حاکم است. مادامی که آن روح بر ما حاکم باشد، ما بر آن اسب و سگ و الاغ و ماری که مجموعه‌ی آن وجود ما را تشکیل می‌دهد، مسلط هستیم، البته هر وقت آن روح حاکم باشد.

اینکه در بعضی داستان‌ها خوانده‌اید، فرض کنید در داستان

لیلی و مجنون که مجنون در بیابانی می‌نشست و اسب و الاغ و این حیوانات پیش او می‌آمدند، شاید علتش این باشد که در آنها این دید هست که می‌بینند با این آقای که اینجا نشسته و ما اسمش را می‌گذاریم مجنون روح مشترکی دارند اما همین حیوانات بعد حس می‌کنند که یک روح دیگری در او هست که بر آنها مسلط است. احساس این را می‌کند که این آقای اوست و تسلیم او می‌شود. این است که در جاهایی مثل هندوستان که مرتاضین زیاد هستند کارهایی می‌کنند که برای ما خیلی عجیب و غریب است. برای اینکه آنها آن روح را مسلط می‌کنند. این روح را خدا اینجا در این بدن فرستاده. در بعضی‌ها این روح به این بدن علاقه‌مند می‌شود. مثلاً شما می‌خواهید تعطیلات عید را به شمال بروید، حتی می‌دانید آنجا قوم و خویش شما منزلی دارند و یک اتاق، مخصوص شما گذاشته‌اند، راه می‌افتید بین راه جای خوش آب و هوایی می‌ایستید، چادر هم می‌زنید، از آنجا خوشتان می‌آید، بچه‌ها بازی می‌کنند و هر چه صدا می‌زنید بچه‌ها بیایند نمی‌آیند. کم‌کم شب هم می‌مانید، می‌گویید اینجا که جای خوبی است همینجا بمانیم. شبیه به همین مثال، روح ما را خداوند فرستاد که در این بدن باشد ولی ما باید از این بدن رد شویم و به آنجا برسیم، ولی وقتی بدن را می‌بینیم خوشمان می‌آید و همینجا منزل

می‌کنیم. حافظ در واقع مراحل سلوک خود، چه سلوک عرفانی و چه سلوک فکری خود، را به شعر درآورده است، می‌گوید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم
یا این شعر که:

[مرغ باغ ملک‌وتم نیم از عالم خاک]

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

روح را که خدا فرستاده، علاقه‌مند است که به مبدأ خود برسد. باید به مبدأ برسد و اگر بخواهد به مبدأ برسد نباید بین راه که چادر زده، بایستد یا در کاروانسراهای گلی که بین راه هست بماند. ما قبلاً خیلی در این مکان‌ها خوابیده‌ایم، چون مسافر بودیم و اتوبوس از مشهد تا تهران سه شبانه‌روز طول می‌کشید تا برسد. این بود که هر جایی می‌ایستادیم. حالا فرض کنید ما مقداری فرش و تابلو داریم و اینها را هم گذاشتیم در ماشین و داریم مسافرت می‌رویم. آیا در بین راه که به اینجا رسیدیم باید اتاق را فرش و گچ‌کاری کنیم و تابلو بزنیم؟ نه! اینجا می‌خواهیم و فردا صبح بلند می‌شویم و می‌رویم. ولی گاهی روح انسان علاقه‌مند به اینجا می‌شود. البته علاقه‌مند شدن آن، تا اندازه‌ای اشکال ندارد، به شرط اینکه علاقه‌ی اصلی خود را فراموش نکند یعنی همانقدر

علاقه مند باشد که می‌خواهد یک شب بخوابد. چون اینجا منزل همیشگی او نیست.

خداوند که می‌گوییم گفت: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خودم در او دمیدم، آیا از روح خود در او دمیده، روح خودش را فرستاده که اینجا عذاب بکشد؟ نه! روح خود را فرستاده می‌گوید خوشحال باش، سرحال باش، هر چه هم از تشنگی و گرسنگی دیدی لذت ببر. منی که حی و قیوم هستم به تو از حی، شعله‌ای دادم باید همیشه در شادی باشی و با این شادی به سر جای اوّل خود برگردی، در این مسیر که تو را آنجا فرستادم و برمی‌گردی، تجربیاتی کسب کردی. همه‌ی ما مسافرت رفته‌ایم و تجربیاتی داریم. من خودم از مسافرت‌های قدیم، آنقدر که سنّ خودم است، تجربیاتی دارم. مثلاً دفعه‌ی دیگر که به جایی می‌رفتم، می‌دانستم این محل خیلی پشه دارد، بنابراین یک پشه‌کش هم همراه خودم برمی‌داشتم، از این تجربه استفاده می‌کردم. یا آب فلان جا شور است. مثلاً آن عمرانی که نزدیک بیدخت است، آب خیلی شوری دارد، البته گندم آن خیلی خوب می‌شود ولی آنقدر شور است که مرحوم هادی حایری که یک سفر با الاغ می‌آمده، الاغ او تشنه می‌شود ولی آب را نمی‌خورد، ایشان می‌گوید:

خَرَمَن بَا وَجُود حَيَوَانِي

نخورد آب حوض عَمَرَانِي

حالا ما که سر حوض عَمَرَانِي هستيم آيا بايد آنقدر آب بخوريم که مريض شويم؟ نه! چون وضعيت را می دانيم، اگر قرار است در عَمَرَانِي بمانيم یک فلاکس آب هم برمی داريم. اين بطور خلاصه نمونه و مثالی بود برای سفر و سلوک روح و چگونگی بازگشت آن به منبع اصلی که خدا در وجود بشر قرار داده است. او در اين سفر تجربيات را فراهم می کند. همه ی اينها در زندگی هست. همانطوری که اگر کسی در سفر تجربه ی خودش را برای سفرهای ديگر نگه دارد، از آن لذت می برد، ما هم در سفر روحانی بايد چنين باشيم. البته سفر ديگر نداريم که بگوييم تناسخ ولی در همين مسير فرض کنيد ديده ايم جاهایی که خشک است، آبش هم شور است، حشره هم دارد، گزنده هم دارد، حال اگر به جای ديگر شبیه آنجا رسيديم، ما بايد اين تجربه را داشته باشيم که از خود زندگی اين لذت را ببريم، مثل خواب که گفتم لذت آن چه زمانی است؟ وجود و هستی هم برای ما لذت دارد، لذتش هميشگی است، بايد لذت را ببريم و تجربه ی زندگی را هم داشته باشيم. اما هيچوقت فراموش

نکنیم آن منبعی که فرمود: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، از روح خود دمیدم، ما را رها نمی‌کند. روح خود را همینطور بی‌جهت که رها نمی‌کند. همیشه آن را نگاه می‌کند. بنابراین هر چه می‌کنیم باید متوجّه باشیم که «اللَّهُ نَاطِرِي» (یکی از ذکرهاست) اللَّهُ نَاطِرِي یعنی خداوند ناظر من است که هر چه فکر می‌کنم می‌بیند. هر چه می‌کنم و خواهم کرد می‌داند. هر کدام از اوراد و اذکار، یک مقدمه‌ی اینطوری دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این همه زندان‌ها وجود دارد که حالا با همه‌ی اینها ما عادت کرده‌ایم. در باغ پارک شهر هم ما را ول کرده‌اند و درها را هم بسته‌اند و گفته‌اند اینجا زندان توست. ما هم عادت کرده‌ایم و خوشمان می‌آید؛ البته یک زندانی هم خودمان برای خود درست می‌کنیم. یکی می‌آید طناب می‌گیرد و دست ما را به درخت می‌بندد، طوری که نمی‌توانیم تکان بخوریم، این هم یک زندان است. می‌گوییم: ما در زندان هستیم، چه چیزی در زندان است؟ ما گفتیم دست بسته است، دست که در زندان نیست، چشم و زبان که آزاد هستند، در زندان نیستند، زمان و مکان همینطور؛ آنچه که در زندان این تن و این قبیل زندان‌ها محبوس است، آن روح انسانی است. روحی که خداوند داده و گفته: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲، آن روح در زندان است؛ اما این روح الهی زندانی، بی‌کس و کار نیست که او را زندانی کنند و از او خبری نگیرند، بعد هم معلوم نباشد چقدر در زندان بماند و از بین برود؛ نه! این زندانی که روح انسانی و روح الهی است، خیلی کس و کار در بیرون دارد، نه تنها در کره‌ی زمین، بلکه در تمام جهان.

این روح الهی از یک منبعی است که تعلق به خدا دارد؛ یعنی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۱۷ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

تعلق به آن کسی دارد که تمام این جهان را خلق کرده است. البته این روح زندانی همیشه ناراحت نیست و همیشه هم راحت نیست؛ یک وقت در سلول تک نفره است و ساعت ملاقات هم نیست، بستگان او هم نیستند، دل او می‌گیرد ولی یک وقتی هست که همه‌ی بستگان او هستند؛ البته همه‌ی بستگان هم که می‌گوییم تک تک قابل شمارش نیستند، برای اینکه از منبعی هستند که بارگاه لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ^۱ است. بستگان او مثل نور، یکی هستند. این نور همیشه هست، وقتی با اوست، راحت است، در آرامش است، لحظاتی که آن نور نیست، مثل اینکه تمام غم دنیا روی دوش اوست. در زندان انفرادی اینطوری است. در ساعتی که منفرد است، دل او گرفته است. در ساعاتی که آن نور، یعنی مجموعه‌ی بستگان او هستند، دل او باز می‌شود. احساس اینکه در زندان است را نمی‌کند.

یکی فرض کنید در زندان است؛ البته نه این زندان‌هایی که از پشت شیشه با زندانی حرف می‌زنند، زندانی که بستگان همه آمده‌اند و با هم حرف می‌زنند. در آن زمان، زندانی احساس نمی‌کند اینجا زندان است. بعد در آن لحظه‌ای که اینها بروند و تنها شود احساس زندانی می‌کند؛ اما در آن لحظه‌ای که بستگان

۱. سوره اخلاص، آیه ۴.

او (آنهايي که وجود او از اينها بوده؛ پدر و مادر و بچه‌ها) حاضر هستند، خوب است. در لحظات ديگر، احساس دل‌تنگي مي‌کند، در آن ساعت ديواره‌هاي قفس را مي‌بيند. اين شعري که مي‌گوئيم:

من ملک بودم و فردوس برين جايم بود
آدم آورد در اين دير خراب آبادم

يا

[مرغ باغ ملک‌وتم نيم از عالم خاک]

چند روزي قفسي ساخته‌اند از بدنم

اين در آن لحظاتي است که احساس تنهائي مي‌کند. بعد از آنکه در ارتباط با منشأ خود (يعني آن نور) بود و آنها رفتند، يک مرتبه اين احساس را مي‌کند و ديواره‌هاي قفس را مي‌بيند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک نامه با چند سؤال، در مورد سرنوشت روح بعد از جدا شدن از بدن، رسیده است. از سؤال کننده باید پرسید: آیا سرنوشت فعلی خود را هیچوقت می‌دانستید؟ فرض کنید یکی در سوریه به دنیا آمده، تا مدتی چیزی نمی‌فهمیده بعد هم که فهمیده رفته مگه و با یکی آشنا شده بعد آمده ایران ازدواج کرده، درویش شده. اگر از او می‌پرسیدند: سرنوشت تو چیست؟ نمی‌دانست. الان هم نمی‌تواند تصوّر کند که یک نفر اهل سوریه که پدر و مادرش در سوریه هستند، چطور خود را در اینجا می‌بیند. بنابراین بعد از جدا شدن روح از بدن هیچکس نمی‌داند، قرار هم نیست که بداند، چه می‌شود. این مثال را بارها گفته‌ام که شخصی به دیگری گفت: زیر عبا چه داری؟ گفت: اگر می‌خواستم بدانی روی عبا می‌گذاشتم. حالا اگر قرار بود بدانی چیست؟ خدا امکاناتش را برایتان فراهم می‌کرد.

من مدّت کوتاهی خدمت حضرت صالح‌علیشاه هیئت و نجوم قدیم می‌خواندم. روی همان قواعد پیش بینی هم می‌کردم مثلاً زایجه‌ی طالع می‌کشیدم و چه و چه. بعد از مدتی آن را رها کردم که الان هم آنچه خواندم یادم رفته است. خدا می‌فرماید که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۱۱ ه. ش.

بعضی‌ها در عمر زیاد لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا، بعد از آنکه علمی در مورد چیزی پیدا می‌کنند، آن را رها می‌کنند. من هم یادم رفته است. بعد یک روز صحبت نجوم شد. حضرت صالح‌علیشاه درباره‌ی مطلبی صحبت کردند بعد به من فرمودند (فقط دو نفری بودیم): دیدم مدّتی زایجه نمی‌بینی؟ گفتم: بله رها کردم. حتماً در تلویزیون دیده‌اید که در بعضی مسابقات و امتحانات سؤال انحرافی می‌کنند، یکی از استادها می‌گفت من از دانشجو و داوطلبی پرسیدم که تنگه‌ی سوئز یا تنگه‌ی دیگری که دو تا دریا را به هم وصل می‌کند، چرا آب یکی از دیگری ده سانتی‌متر بالاتر است؟ در پاسخ فقط شاید یکی، دو نفر گفتند چنین چیزی نمی‌شود که آب دو دریا به هم وصل باشند، بعد یکی بالاتر باشد، مابقی هرکسی چیزی می‌گفت. حالا گاهی ایشان هم از من چنین سؤال‌های انحرافی می‌کردند. من خدمتشان عرض کردم: آخر قبلاً زایجه‌ی طالع می‌کشیدم حالا یا می‌شد یا نمی‌شد. اگر نمی‌شد که به اصطلاح عامیانه خیت می‌شدم. اگر می‌شد هم مغرور می‌شدم؛ به علاوه خداوند نمی‌خواهد ما از آینده خبر داشته باشیم. خدا نمی‌خواهد شما از یک ساعت دیگرتان خبر داشته باشید چون به شما می‌گوید در زندگی خود برنامه‌ریزی کنید. مثلاً من برای

نیم ساعت دیگر می‌خواهم برنامه‌ریزی کنم که بروم فلان جا ولی خبر ندارید که چه خواهد شد؟ اگر قرار بود و خداوند اجازه می‌داد و مصلحت می‌دانست که ما از آینده خبر شویم، حسی در وجود ما ایجاد می‌کرد که خبر شویم. خداوند می‌خواهد ما همه‌ی جهان را ببینیم، عظمت آن را ببینیم، این است که به ما چشم داده. او می‌خواهد که ما زنده بمانیم، به ما معده داده و احساس گرسنگی؛ می‌خواهد مزه‌ی چیزها را بدانیم، حس چشایی داده؛ هر چه می‌خواهد حسش را آفریده. حال اگر می‌خواست ما آینده را بفهمیم حسی در وجود ما می‌گذاشت که ما بدانیم مثلاً پس فردا چنین کاری می‌شود. به قول خیام:

از جمله‌ی رفتگان این راه دراز

باز آمده کیست تا به ما گوید راز

این یک جواب است. اما من به عده‌ی دیگری که این سؤال را می‌کنند، طور دیگری جواب می‌دهم. آنها کسانی هستند که می‌گویند: اصلاً روح چیست؟ غدد بدن ترشحاتی ایجاد می‌کند. این ترشحات برای شما این حالت را ایجاد می‌کند که شما خیال می‌کنید وجود جداگانه‌ای در شما هست و اسمش روح است. اینها نتیجه‌ی فعالیت غدد داخلی بدن است. بنابراین اصلاً وقتی ما رفتیم دیگر رفتیم.

در پاسخ اینها باید گفت که ما قبول می‌کنیم، چون خدا گفته این کار را می‌کنم، بعد از مرگتان این سؤال‌ها را از شما می‌کنم. خدا می‌گوید: کارمندان من (فرشتگان) ایستاده‌اند هر کار بگویم می‌کنند، همان را انجام می‌دهند. نه اینکه ما می‌دانیم و ما می‌کنیم، نه! خدا گفته پس انجام خواهد شد؛ نه بیشتر. در کتب علما راجع به اینکه روح چیست و وظیفه‌اش چیست و چه کار می‌کند، خیلی بحث شده است بعضی از همان‌هایی که معتقد نیستند که روح وجود مستقلی دارد کمی کوتاه آمدند و گفتند چون آثار و نتایجی از این ترشحات و غدد داخلی بدن گرفته می‌شود و شما اسمش را روح گذاشتید، این برای اینکه راحت‌تر آن آثار را بفهمید، فرض می‌کنیم وجود مستقلی است به نام روح. ولی ما اینگونه نمی‌گوییم چون وجود آن را از جایی شنیدیم که اصلاً جسم ندارد. همان که می‌گوید شما را من خلق کردم و وقتی خلقت کامل شد و من دستگاه‌های بدن را منظم کردم، آنوقت از روح خودم در او دمیدم. پس این گوینده هم جداگانه وجود دارد که به ما چیزی گفته و هم روح دارد که از روح خود در ما دمیده است. آن روح اصلش که خداوند است اصلاً تمام جریانات و چیزها را خود آفریده و به این جهت از همه چیز اطلاع دارد.

خدایی که خالق آسمان و زمین است، در علم او همه‌ی

اینها هست. وقتی می‌گویند: وَفَخُتُّ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، به ما قدرت داده تا مقداری از آن علوم را بشناسیم، ما که همه‌ی غیب را قدرت نداریم بشناسیم؛ چون همه‌ی روح را خدا به ما نداده. پس فقط به یک مقداری می‌توانیم اطلاع داشته باشیم. مقداری که می‌توانیم، خدا خود داده و می‌گویند: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۲، او که آدم را به زمین فرستاد، هر چه در زمین وجود دارد و یا قابل وصول است همه‌ی علمش را به بشر یاد دادیم. البته چطور یاد داد؟ کلاس نگذاشته که تخته سیاه بگذارد و یاد بدهد. این استعداد را در بشر آفریده که خود بشر برود و بتواند این دانش‌ها را کسب کند. این دانش همه‌جا نیست. بعضی جاها را بشر معاف است و هر چه هم علم جلو برود، نمی‌تواند درک کند. یکی از همین‌ها، مسأله‌ی بعد از مرگ است و اینکه مرگ چیست؟ البته خود مرگ را علمای طبیعی به لحاظ طبیعی تعریف کردند که چیست ولی این مطلبی نیست که ما بتوانیم خودمان درک کنیم، مگر وقتی به آن برسیم. آنوقت هم زبانمان کوتاه است. بنابراین آنقدری که می‌شود فهمید باید کوشید و علم آن را پیدا کرد. اما این سؤال که بعد از مرگ چه می‌شود؟ ما البته چون خودمان روح داریم، می‌خواهیم ببینیم چه بلایی سرمان می‌آید؟ در این باره فقط گفته‌اند که اگر این کارها را

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

بکنید، این بلاها سرتان در می‌آید. آن کار را بکنید این بلا سرتان می‌آید. ما همین قدر می‌توانیم بدانیم، بیشتر نه.

ممکن است خیلی از حکما و علما و حتی خیلی از پیغمبران بنی اسرائیل چیزهایی گفته باشند ولی آنها به امر خدا و با اجازه‌ی خداست و نظر خود را گفته‌اند، ولی هیچکدام به آن دنیا نرفته‌اند که برگردند. البته سه نفر را خدا برد و برگرداند. هر سه، پیغمبر بودند. یکی پیغمبر خود ما که معراج رفت، یکی خنوخ جدّ حضرت نوح و یکی هم ادریس که می‌خواست برود بهشت را ببیند. خدا گفت: عجله نکن وقتی آمدی، اینجا جای می‌گیری و بالاخره خدا قبول کرد که بیاید و آمد و چه شد قصّه‌ای دارد، به هر جهت می‌گویند برگشت ولی اینهایی هم که رفتند، همه چیز را ندیدند، نفهمیدند که این مریخ که اکنون آنقدر دنبالش می‌رویم بالاخره آب دارد یا ندارد؟ این مسائل آنوقت‌ها هم مطرح بود. همان چیزهایی را فهمیدند که خداوند به آنها نشان داد. پیغمبر ما آنچه دید بخیل نبود که به دیگران نگوید. انحصار طلب هم نبود که فقط خودش بداند و به دیگران نگوید تا مجبور باشند از او پیروی کنند. ایشان صریحاً تمام آنچه را در معراج دید گفت.

اینها مقداری از علمی است که خداوند اجازه داده و استعداد داده که بشر بفهمد. من جمله این سوّالاتی که از من پرسیده شده. اجازه بدهید بگویم: ان شاء الله شما هم به زودی ندانید، چون بعد از مرگ فهمیده می‌شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

سؤالی راجع به تناسخ رسیده است که راجع به آن چند بار صحبت کردیم. خلاصه اش اینکه این یک واقعیتی است که ما همه می‌رویم و می‌دانیم که هر تولدی یک وفاتی دارد، همین که ما به دنیا آمدیم یک روزی هم خواهیم رفت. ذهن بشر را خدا اینطور آفریده که پرسد: روزی که می‌رویم به کجا خواهیم رفت؟ این طبیعی است، خداوند ذهن بشر را اینطور آفریده. شاید حیوانات اینطور نباشند، یک دسته علف جلویشان می‌گیرند، بعد هم آنها را در تله می‌اندازند؛ یا آنهایی که از جنگل‌ها می‌آیند و حیوانات وحشی را برای سیرک و نمایش می‌گیرند، حیوان اینطور نیست، یا چندان مانند انسان نیست. اما در مورد انسان، خداوند این کنجکاوی را در او آفریده که به کجا خواهیم رفت؟ حلّ این مسأله خیلی مشکل است.

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

«وطنم»، یعنی جایی که در آن باشم و این طرف و آن طرف نروم. البته اگر بتوان فهمید از کجا آمده‌ام، می‌شود هم فهمید که به کجا خواهیم رفت. این هم یک مشکلی است که هر دو نوعش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۵/۲ ه. ش.

یک جور است. چون جهل داریم به اینکه همان جایی خواهیم رفت که از آن دنیا آمده‌ایم. آنچه دیده می‌شود تولد ما و آمدن ما است و اینکه یک موجودی در داخل موجود دیگری او را بزرگ می‌کند، رشد می‌دهد و بعد تولد پیدا می‌کند. اما از چه زمانی یک موجود مستقلی می‌شود؟ یعنی موجودی که بعداً فکر می‌کند و این سؤال را می‌پرسد که: «از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟» این موجود از چه زمانی شخصیت مستقل پیدا کرده؟ از لحاظ عده‌ای که به مسأله‌ی روح مستقل از جسم اعتقاد ندارند (البته نه از نظر دینی، بلکه از نظر علمی و تاریخی می‌گویند که) موجودی که به دنیا می‌آید، هر چند اتوماتیک مثل ربات است، اما همه‌ی بدن خودش کار می‌کند. ترشحاتی داخل بدن می‌شود که از همان ترشحات خوشحال می‌شود، بدحال می‌شود، عصبانی می‌شود، گرسنه می‌شود، تشنه می‌شود یا فعالیت می‌کند. همه‌ی اینها برای خود بدن است که ایجاد می‌کند. اینها این اشکال را برای خود اینطور حل کرده‌اند که می‌گویند: این بدن وقتی ایجاد شد (با این سلول‌ها و این وضعیت) خودش خودکار است، وقتی خیلی کار کرد، هم خسته می‌شود و هم قدرت خود را از دست می‌دهد و از هم می‌پاشد. اینطور می‌گویند که: «از دیار عدم آمدیم و به دیار عدم می‌رویم».

اگر اینطوری است که ما بین دو تا عدم هستیم (یعنی اول از آنجا آمدیم و به آنجا هم می‌رویم) چطور شده الان دیار عدم نیستیم؟ این سؤال و مشکل جدی است. بنابراین هر چه کوشش کردند مشکلی را حل کنند (ممکن است آن مشکلی که آنها فکر می‌کردند حل شده باشد) ولی مشکل دیگری از این قبیل ایجاد شده. اما روحانیون یعنی آنهایی که می‌گویند غیر از بدن، روحی هم هست که این بدن را اداره می‌کند؛ یعنی مثل راننده‌ای که بر ماشینی سوار است و آن را راه می‌برد، معتقدند که روح هم دارد بدن ما را راه می‌برد. اینها از یک جهت کارشان آسانتر است، برای اینکه بزرگانی دارند که خودشان معتقد هستند که این بزرگان اطلاعاتی دارند؛ یعنی از تمام طبیعت اطلاع دارند و آگاه هستند و هر چه آنها بگویند درست است و قبول می‌کنند. اما در این باره باید گفت: مشکل این است که آیا این حرفی که می‌گویند فلان امام و فلان پیغمبر گفته، آیا واقعاً گفته یا دروغ به آن بسته‌اند؟

حالا که می‌بینید چقدر دروغ بستن آسان است. حالایی که این همه وسایل ارتباطی هست، آنقدر به هم دروغ می‌گویند و دروغ به هم می‌چسبانند، حتماً در دوران قدیم هم که این وسایل هم نبوده، برخی دروغ‌ها را چسبانده‌اند. این یک مشکل برای ماست. بنابراین نه تنها در گروه اول که از لحاظ طبیعی می‌خواهند

حرف بزنند، بلکه در گروه دوم هم این مشکل هست. از قدیم هم بوده به نحوی که سعدی در *گلستان* خود ذکر می‌کند. در واقع داستانی می‌گوید که در محفل امیری، او آخر ذی‌الحجّه مثلاً، ادبا و شعرا آمده بودند شعر می‌گفتند. یکی آمد شال و عمامه‌ی سیادت داشت (سیاه رسم است) لباس سیّدی به تن او بود؛ یعنی که من سیّد هستم. بعد خدمت امیر آمد و گفت: روز عید قربان من در مگه مشرف بودم و آنجا برای امیر دعا کردم و یک غزلی (یا قصیده‌ای) برای مدح امیر گفتم و شروع کرد قصیده را خواندن. همه به‌به کردند، یک نفر از گوشه‌ی مجلس فریاد کرد: این آدم یک گدا است، متکدّی است، سیّد هم نیست. در ده ما گوشه‌ی کوچه می‌نشیند و مردم به او پول می‌دهند که معلوم می‌شود سیادت او درست نیست. یکی دیگر گفت: عید قربان این آقا در ده ما بود و من او را دیدم، او چطور می‌گوید در روز عید مگه بوده؟ این هم باطل شد. قصیده‌ای هم که گفته بود مثلاً در *دیوان آنوری* پیدا کردند. شاعر دیگری آن را گفته، اینطوری دروغ بستن را متداول می‌کنند. این هم یک مشکلی است. آنچه از قرآن و اخبار و احادیث می‌فهمیم. این است که وقتی شخصی مُرد بین او و روز جزا، روز قیامت، برزخی هست. برای اینکه خداوند گفته است که روزی خواهد رسید که همه‌ی موجودات باید در مقابل او حساب

پس بدهند. در آیه‌ی قرآن است که بین روز مرگ او و روزی که از قبر بلند می‌شود و باید حساب پس دهد برزخی هست. برزخ در عبارت عامیانه‌ی خود ما چیست؟ یعنی وضع نامحکم که نه این است و نه آن. مثلاً کسی در جایی نشسته که ناراحت است مرتب جابجا می‌شود که جایش را ثابت کند، می‌گویند: او در برزخ است؛ یعنی جا و حالت ثابتی وجود ندارد. متوفی هم در وضعیت برزخ، وضع ثابتی ندارد. هنوز به حساب او رسیدگی نشده و از طرفی تا به حساب او رسیدگی نشود نمی‌تواند ثابت شود، باید رسیدگی شود، ببینند خوب است یا بد؟ کدام طرف برود، این طرف یا آن طرف؟

در آیه‌ی قرآن هست که *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*^۱، ما از خداییم و به سوی خدا برمی‌گردیم. منظور از اینکه به سوی خدا برمی‌گردیم، آیا قیامت کلی است؟ آن روز حساب که گفتند، یا چون گفتند هر کس بمیرد (*فَأَمَّتْ قِيَامَتُهُ*) قیامت او ایجاد می‌شود، مسأله‌ی طور دیگری است. اینها مسائلی است که نمی‌دانیم، مسأله‌ی تناسخ هم از آن مسائلی است که درباره‌اش درست نمی‌دانیم و اگر هم خیلی به خدا اصرار کنید که این راست است یا نه؟ احتمالاً خدا می‌گوید: به تو چه! اگر بگویید: آیا من دو مرتبه به دنیا برمی‌گردم؟ خدا می‌گوید: به تو چه! هیچکس هم

یادش نیست. بنابراین چرا فکر خود را در چنین مطلبی صرف کنیم.

بسیاری از این مطالب هست که البته به عنوان تحقیق و پژوهش، اگر آدم بتواند بفهمد خوب است، چون هر چیزی را آدم بتواند بفهمد خوب است ولی به اصطلاح اشتغالات انحرافی ایجاد می‌شود؛ کما اینکه در زمان خود علی علیه السلام حضرت یک روز آمدند مسجد دیدند عده‌ای آنجا نشسته‌اند جز و بحث می‌کنند. گفتند: اینها چه می‌گویند؟ گفتند: بحث می‌کنند که اعمال انسان تابع جبر است یا اختیار؟ فرمودند: به شما چه! هر چه هست جز اراده‌ی خدا هیچ چیزی نیست. ول کنید بروید پی کارتان. حالا به این عبارت، یا هر عبارت دیگر، به این مضمون فرمودند.

درباره‌ی تناسخ هم اگر بگوییم ارواح ما به سمت خدا برمی‌گردد، به سمت او می‌رود، بعد که خداوند می‌خواهد آن روح را به دیگری بدهد، آیا قادر نیست آن را ایجاد کند که باید همین روح را به دیگری بدهد؟ مثل لباس کهنه‌ای که از این بگیرند و به آن بدهند؟ نه! اینطوری نیست. آنهایی که به تناسخ اعتقاد دارند خیلی از نظریات خود را اصلاح کرده و گفته‌اند: آنهایی که خوب هستند که هیچ، زندگی آنها کامل بوده و رفتند؛ خداوند به اینها آرامش می‌دهد اما آنهایی که آدم‌های بدی بودند، خبیث بودند و

به کمال نرسیدند، خداوند آنها را برمی گرداند تا در اینجا دوباره به کمال برسند. اگر اینطوری است چرا خداوند همان دفعه‌ی اول چنان نکرد که اینها را به کمال برساند؟ در اخباری که ما داریم و در میان بعضی فلاسفه تناسخ کمتر مورد قبول است چون تناسخ به هر جهت یعنی روح انسانی، چه روحی مستقل و معتقد باشیم و چه نباشیم با بدن در ارتباط است یعنی همه‌ی تغییراتی که در بدن ایجاد می‌شود در روح مؤثر است و تمام تغییراتی که در روح ایجاد می‌شود در بدن مؤثر است. حالا این روحی که الان در این بدن است اگر برود و بعد در بدن دیگر بیاید ممکن است در این یکی مثلاً از سرکه خوشش بیاید و در آن یکی از سرکه بدش بیاید، حالا باید چه کار کند؟ به علاوه خداوند که عاجز نیست روح دیگری بیافریند.

اینها اشتغالات فکری انحرافی است که در طی تاریخ در بین مردم اتفاق افتاده است. در مسیحیت هم از این قبیل اشتغالات بسیار هست. در مسیحیت می‌گویند: عیسی پسر خداست، بعضی می‌گویند: سه خداست یعنی می‌گویند در رهبری دنیا، خدا تنها نیست، دو تا شریک هم دارد؛ یکی پسرش، یکی روح القدس. عیسی را می‌گویند یکی از این سه نفر است. بعد می‌گویند: اگر عیسی خداست که ما او را با این بدن، بدنی مثل ما، دیدیم

وقتی خدا می‌خواهد او را ببرد چطور می‌برد؟ با همین بدن یا با بدن دیگر؟ با بدن مُلکی یا بدن ملکوتی؟ این است که می‌گویند سلطان محمّد فاتح که حکومت عثمانی را بنا نهاد فردی مسلمان بود که روم شرقی را گرفت. وقتی شهر استانبول را فتح کرد رفت مسجد اعظم دید کشیش‌ها جار و جنجال می‌کنند، گفت: اینها چه می‌گویند؟ گفت: اینها با هم بحث می‌کنند که آیا عیسی با بدن مُلکی رفت یا بدن ملکوتی؟ گفت: الان شهر دارد در این جنگ می‌سوزد و اینها اینجا بیکار نشسته‌اند و اصلاً جنگ را یادشان نیست. همه را بکشید، خودشان بروند آنجا بفهمند.

بنابراین مسأله‌ی تناسخ را هم اگر به آن توجّه نکنید و بگذارید در ذهن شما لاینحل بماند، ضرری نمی‌بینید. هر وقت راه‌حلی برایتان پیدا شد، برای شما حل می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

پرسیده‌اند که فرق روح و جان چیست؟ البته این روح یا جان را همه دارند، همه‌ی ما داریم، ولی انسان غیر از این روح یا جان (فرقی نمی‌کند) غیر از آن حیاتی که با حیوانات مشترک دارد، حقیقت دیگری دارد. ما هم جاندار هستیم. سگ و گربه و گوسفند و آهو و مورچه و زنبور و... همه جاندار هستند، جان در اینها مشترک است ولی ما یک اراده و قدرتی داریم که بر دیگران مسلط هستیم، آنهای دیگر این را ندارند گوا اینکه بعضی می‌گویند نوعی ادراک دارند. مثلاً در باغچه‌ها دیده‌اید که مورچه می‌آید کرم‌های سبز کوچک را نمی‌خورد. اینها را برمی‌دارد می‌گذارد سر گیاهی، خود مورچه که گیاه نمی‌خورد، اینها را می‌گذارد سر گیاه، این حشرات شیره‌ی گیاه را می‌مکند و ترش‌حی می‌دهند. مورچه این ترشح را می‌خورد. مثل ما که گوسفند را پرورش می‌دهیم بعد شیرش را می‌خوریم. اینها هم همین کار را می‌کنند، ولی به صورت محدود است؛ یعنی همانطوری که بطور فطری غذا می‌خورند بطور فطری هم این کار را می‌کنند. ولی انسان اینطور نیست و در هر موردی برحسب همان مورد راه را پیدا می‌کند. این چیست؟ این غیر از آن روحی است که با حیوانات مشترک است. این را می‌گویند

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱۷. ش.

جان. یا این را بگویید روح و آن را بگویید جان. این لغت‌ها هر دو استعمال و استعمال شده و در کتاب‌ها هست ولی ما، قبل از اینکه به لغت پردازیم، این مطلب را باید بدانیم که ما غیر از اینکه با حیوانات مشترک هستیم و یک روح مشترک داریم یک جان دیگری هم داریم. این تفاوت در روح حیوانی قابل تربیت نیست. قابل تعالی نیست، درست است که می‌توان حیوانات را تا حدی تربیت کرد حتی تا آنجا که به قول آنچه شاعر می‌گوید: «غزه مشو که گربه‌ی زاهد نماز کرد»، که گربه‌ای را یاد داده بودند خم و راست شود. رفتار خاصی را به گربه یاد می‌دهند، ولی وقتی گربه رفت دیگر تمام است. اما در انسان روح انسانی تربیت می‌شود. خودش و دیگران هم به واسطه‌ی او تربیت می‌شوند. این، هم حُسن انسان‌هاست و هم عیبشان. حُسنشان معلوم است ولی عیبشان از این جهت است که همه‌ی پیغمبران که مبعوث شدند، طبق آیات قرآن به مردم گفتند: خدا را پرستید. آنها در پاسخ گفتند: همان را که پدرانمان می‌پرستیدند، همان را می‌پرستیم. حیوان نمی‌گوید هر چه پدرمان کرد، ما می‌کنیم. حیوان قابل تربیت است، عرفا این روح را که از نفخه‌ی الهی است، تربیت می‌کنند و پاک نگه می‌دارند که همه‌ی فعالیت‌هایش به سمت خدا باشد. در انسان دو تا حیات هست، یک حیات حیوانی و یک

حیات انسانی. این اشعار مولوی هم همین را می گوید:

از جمادی مُردم و نامی شدم

و ز نما مُردم ز حیوان سرزدم

بار دیگر مُردم و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم

بدن ما از سلول‌هایی آفریده شده. همین آب در بدن ما هم هست. همین قند در بدن ما هست، این قطره‌ی آب از اول خلقتش که ما نمی‌دانیم کی است، وجود داشته، یک وقتی در رودخانه بوده، سنگی بوده، حیوانی این را می‌خورد وارد بدنش می‌شود، گیاهی او را می‌خورد، رشد می‌کند، همان قطره‌ی آب یعنی مولکول آب، در بدن این گیاه هست. در گیاه ترقی کرده، برای اینکه گیاه می‌تواند خودش غذایش را به دست بیاورد، می‌تواند رشد کند. ولی آب تا وقتی در رودخانه بود که نمی‌توانست. از جمادی مُرد و تبدیل به گیاه شد. آنجا حیوانی، گیاه را می‌خورد، همان قطره‌ی آبی که به گیاه تبدیل شده بود، این دفعه به حیوان تبدیل می‌شود و در بدن حیوان قرار می‌گیرد. بعد آن حیوان (گوسفند یا هر چه هست) را یک انسان می‌کشد و می‌خورد و تبدیل به انسان می‌شود. این همان قطره‌ی آب است که گشته و گشته، حالا شده جزء انسان، تبدیل به انسان شده

است. مولوی هر مرتبه تبدیل شدن را مردن می‌گوید. بعد به جایی می‌رسد که انسان می‌شود و قابل تربیت می‌شود. البته همه‌ی ما انسان و قابل تربیت هستیم ولی بستگی دارد به اینکه چه کسانی و چه دنیایی ما را تربیت کنند؟ البته خودمان هم در انتخاب راه آزاد هستیم. *أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ*^۱ خدا می‌گوید که آیا برای تو دو چشم ندادم؟ با دو چشم، یکی دنیا، یکی آخرت را ببینیم یا دو چشم برای اینکه اشیاء را مجسم ببینیم. چون با یک چشم دیدن، همه را مثل نقاشی در سطح می‌دیدیم. دو چشم که موجود باشد، مجسم می‌بیند، آن تصویر اینجا، آن یکی آنجا را می‌بیند. *وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ*، زبان و لبان که حرف بزند *وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ*، دو راه را هم نشان دادیم، به دو راه او را هدایت کردیم. به عهده‌ی خودش است که کدام را انتخاب کند. نمی‌دانم خدا چه راهی را برای ما انتخاب کرده. ان شاء الله راه صلاح و خیر است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

دو وجود داریم: یکی همین بدن است که تا وقتی زنده هستیم، از ما جدا نیست و دیگری وجود دیگری است که حالا اسم آن را روح یا هر چه می خواهید بگذارید. این بدن را که دیده‌اید، گاهی درد می‌کند و اگر یک خراشی بخورد حس می‌کند؛ ولی بشر آمده دارویی کشف کرده و آمپولی درست کرده که آن را می‌زنند و بی حس می‌شود، چنانکه دستش را می‌بُرند و او نمی‌فهمد. همان دستی که اگر یک میخ یا سوزنی به آن فرو برود می‌گوید: «آخ»، اما همان دست را قطع می‌کنند و او نمی‌فهمد دست را چه زمانی قطع کرده‌اند؛ بعد که بیماری خوب شد، دست کنار رفت و مابقی بدن خوب شد، آیا آن «من» که قبلاً می‌گفت که من چنین کردم و من چنان کردم و من این را می‌خواهم، آن «من» عوض شد؟ کوچک شد؟ نیم «من» شد؟ نه، کماکان همان «من» است. پس آن «من» و آن روح بستگی به این جسم ندارد.

در ادیان الهی، در آیین زرتشت می‌گویند: انسان از خاک و آب و هوا و آتش؛ یعنی از این چهار عنصر تشکیل شده و وقتی انسانی مُرد، نباید هیچیک از این چهار عنصر را آلوده کنیم. در آب نباید بیندازیم، در خاک نگذاریم، هوا را آلوده نکنیم. برای این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۱ ه. ش.

می‌گویند: در هوای آزاد باید گذاشت تا خود هر کدام از این عناصر به مرکز اصلی خود برود. مسیحی‌ها جسد را در تابوت می‌گذارند و همانطور تابوت را دفن می‌کنند، مسلمان‌ها یک‌طور دیگر؛ همه‌ی اینها در ادیان الهی است. اگر بعضی از اینها خلاف بود خداوند اینطور نمی‌گفت و اجازه نمی‌داد، اما در هر آیینی یک‌طور انجام می‌دهند، اما وقتی خدا به ما مسلمان‌ها گفت دفن کنید، دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم چون مسیحی‌ها در تابوت می‌گذارند ما هم آنطور عمل می‌کنیم، اگر مسلمان هستیم باید این کار را بکنیم. یک مقدار از این آداب و رسومی هم که هست برای رعایت سلامتی زنده‌هاست و برای نظم جامعه است که جامعه یاد بگیرد و بعد از این، آن کار را بکند و الا کسی که رفت، هر کاری که بکند به حال او فرقی نمی‌کند. فقط چون گفته‌اند، مثلاً بعد از دوازده یا بیست و چهار ساعت قلب از بین می‌رود و مرگ حاصل می‌شود. خیلی‌ها می‌گویند: بهتر این است که بیست و چهار ساعت بالای سر مرده قرآن بخوانید (چون هنوز به نوعی می‌شنود) و بعد او را دفن کنید، بعد می‌گویند چون بعضی اجزای او هنوز نمرده با پنبه می‌پوشانند، ولی اصل این است که وقتی کسی مُرد، دیگر آن بدن هیچ اثری ندارد، البته استثناهایی در بعضی اخبار وارد شده که جسد بزرگان متلاشی نمی‌شود و همینطور می‌ماند. ما به عنوان

اینکه در این محل مثلاً علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دفن کرده‌اند، از آن بزرگوار یاد می‌کنیم و این است که احترام می‌گذاریم. شما که مثلاً به پدر خود خیلی علاقه دارید، بعد که پدرتان از دنیا رفت، اگر کسی را شبیه او دیدید بی‌اختیار به او احترام می‌گذارید و به یاد پدرتان می‌افتید. وقتی که به مقابل قبر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌رویم به یاد می‌آوریم که اینجا چنین کسی بوده و بنابراین احترام می‌گذاریم، اما حالا نمی‌دانم، علی که مسلماً خبردار می‌شود، چه در پستوی خانه دعا کنید و بگویید: یا علی و چه جلوی مقبره‌ی او بگویید، ولی ما آن را نمی‌فهمیم.

پرسیده‌اند: آیا ارتباطی بین روح و آن جسم هست یا نه؟ نه من می‌دانم و نه هیچکس؛ البته خیلی اخبار هست که اگر آن خبر صحیح هم باشد، شاید جواب آن سؤال‌کننده را داده‌اند و الا نمی‌دانم و جوابی که بگویم، این است که نمی‌دانم. من نمی‌دانم و شما هم لازم نیست بدانید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

اما یک سؤال دیگر در این زمینه این است که می‌گویند: این روح از خداوند جدا شده است، پس آیا این روح خداوند است؟ نه، مثل نفخه‌ای است. نَفَخْتُ یعنی فوت کرد. اینطور مجسم کردند که خداوند در بشر فوت کرد و از روح خود در او دمید، از خود او که چیزی کم نمی‌شود، آیا ما وقتی نفس می‌کشیم یا فوت می‌کنیم، از بدن ما چیزی کم می‌شود؟ نه، حالا خداوند هم به طریق اولیٰ نه چیزی از او کم می‌شود، و نه چیزی به او زیاد می‌شود. خداوند بدن را مثل یک ماشین سواری در اختیار روح گذاشته که بر او سوار شود و هر وقت هم که خواست آن را پس می‌گیرد. اگر ما دقت کرده باشیم، هر احساسی و هر فکری را نمی‌توانیم درک و فهم کنیم، مگر در دو بعد مکان و زمان، مثلاً اگر با کسی مهربان هستید، مهربانی حالتی است که به چیزی تعلق می‌گیرد؛ مثلاً کسی که مهربان باشد به دنیا، به اشیاء، این مهربانی به یک جسمی و به یک مکانی تعلق می‌گیرد یا به زمان تعلق می‌گیرد، هیچ چیز را خارج از زمان و مکان ما نمی‌توانیم بفهمیم چرا که قابلیت درک نداریم.

ما به قول قدما، پنج حس به نام حواس خمسہ داریم،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۶ ه. ش.

آنچه با این پنج حس درک می‌شود، ما می‌توانیم درک کنیم و استدلال کنیم، ولی خیلی چیزهاست که ما نمی‌توانیم درک کنیم. پرندگان از کجا می‌فهمند که طوفان خواهد شد؟ حالا تازه هواشناسی مقداری پیشرفت کرده و تا حدّی حدس می‌زنند، اما گاهی اشتباه می‌شود، اما پرندگان نه؛ پرندگان از کجا می‌دانند که طوفان کی می‌شود؟ یا در شب، سگ چه می‌بیند که پارس می‌کند؟ لابد یک حس خاصی دارد که ما نداریم، چیزهایی را می‌تواند ببیند که ما نمی‌توانیم. هر حیوانی و هر جانداری در محدوده‌ی این حواسی که خدا به او داده (به قول امروزی‌ها شش حس دارد) می‌تواند درک کند. فرقی ندارد که بگویید پنج حس یا صد حس، بلکه مهم این است که تنها در محدوده‌ی این حواس می‌توانید فکر کنید و مطالب را درک کنید در مورد حیوانات هم اینطور است و آنها هم فقط در محدوده‌ی حواس می‌توانند درک کنند یا مثلاً در هندسه می‌گویند: دو خط موازی در بی‌نهایت به هم می‌رسند، شما هر نقطه‌ای را بگویید بی‌نهایت است، باز بی‌نهایت نیست و چون بی‌نهایت در ظرف زمان و مکان نمی‌گنجد، ما نمی‌توانیم آن را درک کنیم و چون خداوند هم محدود به زمان و مکان نیست، از درک او عاجز هستیم، او نه مکان دارد و نه زمان و بطور طبیعی وقتی شما به بچه‌ی کوچکی که هنوز دارد حواس او

رشد پیدا می‌کند بگویید خدا، می‌گوید: از کجا آمده؟ و چه زمانی آفریده شده است؟ بدون اینکه خود او بفهمد و استدلال کند، زمان و مکان را حس می‌کند، بدون زمان و مکان هیچ چیزی را نمی‌تواند بفهمد. یک جهت این هم که گفته‌اند در مورد ذات خداوند خیلی فکر نکنید و حرف نزنید، برای این است که فایده ندارد و گیج می‌شویم و اگر خیلی هم دقیق در این مورد فکر کنیم، دیوانه می‌شویم و به نتایج بی‌ربطی خواهیم رسید. به هر جهت خدا دارای این خصوصیات وجود است و ما جرقه‌ای از روح خدا هستیم، البته این مسائل بیشتر حس کردنی است نه بحث کردنی، برای اینکه همانطور که به زمان و مکان در نمی‌آید، به حرف و لغت و کلام هم در نمی‌آید.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمیت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
مجموعه شش:	مجموعه شش:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	۲۰۰ تومان
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

مجموعه شانزده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

- ۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
- ۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
- ۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
- ۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
- ۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
- ۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
- ۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
- ۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
- ۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۵۰۰ تومان

مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)

۹۰

مجموعه هفده:

۱۰۰۰ تومان

(شامل ۱۰ جزوه)

- ۹۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
- ۹۲ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)
- ۹۳ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)
- ۹۴ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)
- ۹۵ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)
- ۹۶ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)
- ۹۷ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)
- ۹۸ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)
- ۹۹ گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)

۵۰۰ تومان

شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)

۱۰۰

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)
	۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)
	۱۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)
	۱۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)
	۱۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)
۲۰۰ تومان	۱۳۰	درباره‌ی بیعت و تشرّف
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)
	۱۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)
	۱۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)
	۱۳۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)
	۱۳۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)
	۱۳۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)
	۱۳۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)
	۱۳۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)
	۱۳۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)
	-	-
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۴۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)
	۱۴۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)
	۱۴۲	
	۱۴۳	
	۱۴۴	پرسش و پاسخ
	۱۴۵	با گزیده‌هایی از بیانات
	۱۴۶	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده
	۱۴۷	(مجدوب علیشاه)
	۱۴۸	
	۱۴۹	

۱۵۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۲۰۰ تومان
۱۵۱	درباره‌ی دعا (قسمت اول)	
۱۵۲	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول)	
۱۵۳	درباره‌ی بیماری و شفا	
۱۵۴		
۱۵۵	پرسش و پاسخ	
۱۵۶	با گزیده‌هایی از بیانات	
۱۵۷	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	
۱۵۸	(مجنوب‌علیشاه)	
۱۵۹		
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	
۱۶۰	درباره‌ی روح (قسمت اول)	
۱۶۱	درباره‌ی دعا (قسمت دوم)	
۱۶۲	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم)	
۱۶۳	درباره‌ی شیطان (قسمت اول)	
۱۶۴	درباره‌ی استخاره (قسمت اول)	
۱۶۵		
۱۶۶	پرسش و پاسخ	
۱۶۷	با گزیده‌هایی از بیانات	
۱۶۸	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	
۱۶۹	(مجنوب‌علیشاه)	
۱۷۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۰۰ تومان
۱۷۱	درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمت اول)	۵۰ تومان

مجموعه بیست و سه:
شامل ۱۰ جزوه)
۵۰۰ تومان

مجموعه بیست و چهار:
شامل ۱۰ جزوه)
۵۰۰ تومان